پژوهش های فقهی حقوق بشر
Jurisprudential Research on Human Rights

The Role of Ijtihad in Human Rights Issues with a Formalism and Fuzzy Logic Approach

Sakineh Azari[1*]
1.Department of Law, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 37-54

Article history:

Received: 22 Jun 2025

Edition: 23 Jul 2025

Accepted: 21 Aug 2025

Published online: 23 Sep 2025

Keywords:
Human rights; Ijtihad; Formalism; Justifiability; Fuzzy logic.

Corresponding Author:
Sakineh Azari
Address:
Iran, Tehran, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Department of Law.
Orchid Code:
sakine.azari@iau.ac.ir

Email:
0000-0003-0844-3319

ABSTRACT

Background and Aim: In the postmodern world, the increasing complexity of social, legal, and ethical relations has forced intellectual and jurisprudential systems to rethink traditional methods of analysis. In the meantime, ijtihad, as the main mechanism for understanding and explaining Islamic rulings, needs to redefine its functions in light of the two fundamental concepts of "formalism" and "fuzzy logic."
Materials and Methods: This research is theoretical and its method is descriptive-analytical.
Ethical Considerations: In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.
Findings: Formalism, with its emphasis on structure, internal coherence, and reproducibility of rulings, enables ijtihad to produce defensible legal norms within the framework of the rule of law while maintaining predictability. On the other hand, fuzzy logic, with its ability to understand the variable and uncertain spectrum of issues, helps the mujtahid to derive rulings based on diverse and related degrees and variables.
Conclusion: Ijtihad, as a rational and systematic process, also plays an active role in the development of formalistic and fuzzy concepts. By providing precise, structured, and realistic responses, jurists help to identify hidden variables and pave the way for the institutionalization of legal rationality and the development of systematic thought in Islamic jurisprudence. This two-way relationship will ultimately strengthen the effectiveness of jurisprudence, increase the justifiability of rulings, and expand the rule of law in the socio-religious context.

Cite this article as: *Azari S. The Role of Ijtihad in Human Rights Issues with a Formalism and Fuzzy Logic Approac. Jurisprudential Research on Human Rights. 2025.*

پژوهش های فقهی حقوق بشر
Jurisprudential Research on Human Rights

دورۀ دوم، شمارۀ سوم، پاییز ۱۴۰۴

نقش اجتهاد در مسائل حقوق بشر با رویکرد فرمالیسم و منطق فازی

سکینه آذری[1*]

۱. استادیار گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۳۷-۵۴

سابقۀ مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۵/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

واژگان کلیدی:

حقوق بشر؛ اجتهاد؛ فرمالیسم؛ توجیه‌پذیری؛ منطق فازی

نویسندۀ مسئول:

سکینه آذری

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، گروه حقوق.

کد ارکید:

0000-0003-0844-3319

پست الکترونیک:

sakine.azari@iau.ac.ir

چکیده

زمینه و هدف: در جهان پست‌مدرن، پیچیدگی فزاینده روابط اجتماعی، حقوقی و اخلاقی موجب شده است که نظام‌های فکری و فقهی ناگزیر از بازاندیشی در روش‌های سنتی تحلیل باشند. در این میان، اجتهاد به‌عنوان سازوکار اصلی فهم و تبیین احکام اسلامی، نیازمند بازتعریف کارکردهای خود در پرتو دو مفهوم بنیادین «فرمالیسم» و «منطق فازی» است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده و روش آن به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد.

یافته‌ها: فرمالیسم با تأکید بر ساختارمند بودن، انسجام درونی و قابلیت بازسازی احکام، به اجتهاد این امکان را می‌دهد که در چارچوب حکومت قانون و با حفظ قابلیت پیش‌بینی، به تولید هنجارهای حقوقی قابل دفاع بپردازد. از سوی دیگر، منطق فازی، با توانایی درک طیف‌های متغیر و غیرقطعی موضوعات، به مجتهد کمک می‌کند تا احکام را بر پایه درجات و متغیرهای متنوع و مرتبط استخراج نماید.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

نتیجه: اجتهاد نیز به‌عنوان یک فرآیند عقلانی و نظام‌مند، در توسعه مفاهیم فرمالیستی و فازی نقش فعالی ایفا می‌کند. فقها با ارائه پاسخ‌هایی دقیق، ساختاریافته و متناسب با شرایط واقعی، هم به شناسایی متغیرهای پنهان کمک می‌کنند و هم زمینه‌ساز نهادینه شدن عقلانیت حقوقی و توسعۀ اندیشه نظام‌مند در فقه اسلامی می‌شوند. این رابطه دوسویه، در نهایت به تقویت کارآمدی فقه، افزایش توجیه‌پذیری احکام، و گسترش حکومت قانون در بستر اجتماعی-دینی منجر خواهد شد.

۱. مقدمه

در جهان امروز، مفاهیم مربوط به حقوق بشر جایگاه بسیار مهمی در گفت‌وگوهای بین‌المللی و سیاست‌گذاری‌های داخلی کشورها یافته‌اند. موضوعاتی مانند کرامت انسانی، آزادی، برابری، حق حیات، منع شکنجه و برخورداری از حقوق اجتماعی و اقتصادی، به‌عنوان دغدغه‌های اساسی در جوامع مختلف شناخته شده‌اند. با این حال، یکی از چالش‌های مهمی که همواره مطرح بوده، این است که چگونه می‌توان میان این مفاهیم جهانی و نظام‌های حقوقی-دینی سنتی، به‌ویژه فقه اسلامی، تعامل برقرار کرد؟ آیا فقه اسلامی می‌تواند به این مفاهیم پاسخ دهد و در چارچوب خود، جایگاهی برای آن‌ها باز کند؟ پاسخ به این پرسش تا حد زیادی به جایگاه و کارکرد نهاد «اجتهاد» بازمی‌گردد. اجتهاد در فقه اسلامی به معنای تلاش علمی و عقلانی برای کشف احکام شرعی از منابع اصلی دین، یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع است. در طول تاریخ اسلام، اجتهاد همواره نقش کلیدی در پاسخ‌گویی به مسائل جدید داشته است. اما در دوره معاصر، به دلیل پیچیدگی روزافزون موضوعات اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و جهانی، اجتهاد نیاز دارد تا ابزارها و روش‌های خود را بازنگری کرده و با نگاه دقیق‌تری به مسائل جدید بپردازد؛ به‌ویژه در زمینه‌ای مانند حقوق بشر که سرشار از ارزش‌های متنوع و گاه متعارض است.

در این میان، دو رویکرد تحلیلی می‌توانند به کارآمدی اجتهاد در این مسیر کمک کنند: یکی **فرمالیسم فقهی** و دیگری **منطق فازی**. فرمالیسم، به‌طور کلی، به معنای توجه به ساختار منظم، منسجم و منطقی در فرآیند استنباط است. یعنی مجتهد باید در مسیر اجتهاد، از اصول و قواعدی پیروی کند که استدلال‌ها را شفاف، منظم و قابل ارزیابی کند. این رویکرد کمک می‌کند تا فرآیند اجتهاد به شکلی عقل‌پذیر و ساختاریافته ارائه شود، و از برداشت‌های پراکنده و سلیقه‌ای فاصله بگیرد. با استفاده از فرمالیسم، می‌توان امید داشت که اجتهاد فقهی در برابر پرسش‌های نو، به جای پاسخ‌های کلی و مبهم، راه‌حل‌هایی دقیق‌تر و منسجم‌تر ارائه دهد. در کنار فرمالیسم، **منطق فازی** نیز می‌تواند به‌عنوان یک ابزار فکری مؤثر در فرآیند اجتهاد ایفای نقش کند. برخلاف منطق سنتی که بر پایه دوگانگی مطلق (درست/غلط یا حلال/حرام) استوار است، منطق فازی به درجات مختلف میان این دو قطب توجه دارد. یعنی می‌پذیرد که بسیاری از مسائل، نه کاملاً سیاه و نه کاملاً سفید، بلکه در طیفی از خاکستری قرار دارند. این ویژگی منطق فازی بسیار با واقعیت‌های پیچیده و چندبُعدی دنیای معاصر هم‌خوان است؛ جایی که بسیاری از مسائل حقوق بشر دارای ابعاد مختلف، زمینه‌های فرهنگی گوناگون و شرایط اجتماعی خاص هستند. استفاده از منطق فازی در اجتهاد به مجتهد این امکان را می‌دهد که با انعطاف بیشتری به مسئله نگاه کند، تفاوت شرایط را در نظر بگیرد و از مطلق‌گرایی پرهیز کند. بر این اساس، پرسش اصلی این است که: **اجتهاد فقهی، اگر به رویکرد فرمالیستی در استدلال و ابزارهای منطق فازی مجهز شود، چگونه می‌تواند پاسخ‌گوی مسائل پیچیده و چندبُعدی حقوق بشر باشد؟** این پرسش نه‌تنها از نظر نظری اهمیت

دارد، بلکه در عمل نیز می‌تواند بر نحوه مواجهه نهادهای دینی و فقهی با چالش‌های حقوقی جهانی تأثیرگذار باشد. این تحقیق تلاش می‌کند با زبانی روشن و قابل‌فهم، نشان دهد که چگونه می‌توان میان منابع اصیل اسلامی و نیازهای بشر معاصر پل زد، و با استفاده از ظرفیت‌های درونی فقه، به‌ویژه اجتهاد، پاسخی عقلانی، اخلاقی و مبتنی بر عدالت به مسائل حقوق بشر ارائه کرد. بدون تردید، تحقق این هدف نیازمند بازنگری در روش‌شناسی اجتهاد و بهره‌گیری از ابزارهای جدید تحلیلی است که فرمالیسم و منطق فازی، دو نمونه مهم و کاربردی از آن‌ها به شمار می‌آیند.

۲. مواد و روش‌ها

این تحقیق از نوع نظری بوده و روش آن به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد.

۳. ملاحظات اخلاقی

در مراحل مختلف نگارش این مقاله، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

یافته‌ها حاکی از آن است که فرمالیسم با تأکید بر ساختارمند بودن، انسجام درونی و قابلیت بازسازی احکام، به اجتهاد این امکان را می‌دهد که در چارچوب حکومت قانون و با حفظ قابلیت پیش‌بینی، به تولید هنجارهای حقوقی قابل دفاع بپردازد. از سوی دیگر، منطق فازی، با توانایی درک طیف‌های متغیر و غیرقطعی موضوعات، به مجتهد کمک می‌کند تا احکام را بر پایه درجات و متغیرهای متنوع و مرتبط استخراج نماید.

۵- بحث

در ابتدا به تبیین مفهوم پست‌مدرنیزم و ضرورت‌های آن پرداخته خواهد شد.

۵-۱. پست‌مدرنیسم و پیچیدگی در روابط تابعان حقوق: گذار از قواعد عام به قواعد خاص

ظهور پست‌مدرنیسم به‌مثابه یک گفتمان معرفت‌شناختی و اجتماعی، ساختارهای سنتی حقوقی را با چالش‌های بنیادین مواجه ساخته است. در دوره‌ای که وحدت، کلی‌گرایی، ثبات و قطعیت اصول حقوقی از سوی مدرنیسم تأیید می‌شد، امکان تنظیم روابط تابعان حقوق اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی بر اساس قواعد عام (lex generalis) فراهم بود. با این حال، پست‌مدرنیسم با نفی روایت‌های کلان و تأکید بر تکثر، نسبی‌گرایی و شکاکیت معرفتی، بستر مناسبی برای پیچیده‌تر شدن روابط حقوقی فراهم کرده است؛ روابطی که دیگر از الگوهای ساده و قابل تعمیم تبعیت نمی‌کنند (Lyotard, 1984, 20).

در این بستر جدید، تابعان حقوق—اعم از دولت‌ها، شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های بومی و اقلیت‌ها—نه‌تنها در موقعیتی برابر قرار ندارند، بلکه خواست‌ها، هویت‌ها و منافع کاملاً متمایزی دارند که در قالب قواعد کلی قابل مدیریت نیستند. برای مثال، در حقوق بین‌الملل، دیگر نمی‌توان تنها با تکیه بر اصول عام حاکم بر معاهدات یا حقوق بشر، وضعیت خاص گروه‌های قومی یا جوامع در حال گذار را تحلیل کرد. نیاز به قواعد خاص نظیر حقوق بشردوستانه، حقوق اقلیت‌ها یا

قواعد خاص حمایت از پناهندگان، نمونه‌ای روشن از این تحول است.(Koskenniemi, 2005, 36)

همین وضعیت را می‌توان در سطح حقوق داخلی نیز مشاهده کرد. با گسترش اشکال جدید کنشگران حقوقی مانند شرکت‌های فناوری، نهادهای غیرانتفاعی فراملی، و جوامع محلی دارای ساختار حقوقی مستقل، قواعد عامی چون الزامات قراردادها یا مسئولیت مدنی دیگر توان پاسخگویی ندارند. برای نمونه، اختلافات مربوط به حریم خصوصی در فضای دیجیتال، دیگر صرفاً با قواعد سنتی مالکیت یا مسئولیت مدنی قابل حل نیست، بلکه نیاز به تدوین چارچوب‌های خاصی از قبیل «حقوق داده‌ها» یا «قواعد اخلاقی هوش مصنوعی» وجود دارد (Brownsword, 2019, 114).

در چنین شرایطی، حقوق به‌ناچار باید از الگوی عام‌گرا و انتزاعی فاصله گرفته و به سوی ساختارهای خاص‌نگر و انعطاف‌پذیر حرکت کند. این همان گذار از lex generalis به lex specialis است؛ روندی که هم در تدوین قواعد حقوقی و هم در تفسیر و اجرای آن‌ها به چشم می‌خورد. در نظریه‌ی حقوقی نیز تأکید بر "روایت‌های خرد" به‌جای روایت‌های کلان، و توجه به "موقعیت‌مندی" سوژه‌های حقوقی، جایگاه ویژه‌ای یافته است (Douzinas, 2000, 48).

در حقوق کیفری، این تحول به شکل‌گیری شاخه‌هایی چون حقوق کیفری اطفال، عدالت ترمیمی، یا دادرسی مبتنی بر جنسیت منجر شده است. هر یک از این شاخه‌ها با طراحی اصول و قواعد خاص، به جای برخورد یکنواخت، به اقتضائات خاص تابعان توجه می‌کنند. در حقوق اقتصادی نیز، با پیچیده‌تر شدن نظام‌های تولید و توزیع جهانی، قوانین خاص ناظر بر شرکت‌های فراملی، مقررات سرمایه‌گذاری خارجی یا حمایت‌های خاص از مصرف‌کننده، ضرورت یافته‌اند. حتی در عرصه‌ی حقوق اساسی، جایی که تصور می‌شد اصول عام مانند آزادی، برابری یا کرامت انسانی کافی‌اند، پست‌مدرنیسم با طرح پرسش از امکان تعریف همگانی این مفاهیم، راه را برای شکل‌گیری حقوق خاص اقلیت‌ها، حقوق بومیان، و حتی "حقوق طبیعت" گشوده است .(Grear, 2015, 215) بدین ترتیب، «امر خاص» در مقابل «امر عام» نه تنها اهمیت یافته بلکه در بسیاری موارد، اولویت نیز یافته است.

پست‌مدرنیسم با تأکید بر تفاوت، عدم قطعیت، و نفی وحدت‌گرایی، حقوق را به سمت پذیرش تکثر در ساختار و محتوا سوق داده است. به تعبیر دقیق‌تر، حقوق در جهان پست‌مدرن، یک نظام یکنواخت و سلسله‌مراتبی نیست، بلکه شبکه‌ای از رژیم‌های حقوقی خاص است که به‌طور موقتی و اقتضایی، برای حل مشکلات خاص طراحی شده‌اند. این معنا از "حق" نه امری جهان‌شمول، بلکه امری موقعیت‌مند و ساختاریافته در زمینه‌های خاص تلقی می‌شود. در نتیجه، پست‌مدرنیسم با ایجاد بسترهایی برای پیچیده شدن روابط تابعان حقوق، موجب شده که دیگر نتوان تنها با اصول عام به تنظیم روابط حقوقی پرداخت. حقوق مدرن ناچار است که ساختارهای انعطاف‌پذیر، خاص‌گرا و موقت طراحی کند تا بتواند به مسائل متکثر، پویا و گاه متعارض پاسخ دهد. چنین روندی گرچه از منظر سنت‌گرایان حقوقی نوعی فروپاشی وحدت نظام حقوقی تلقی می‌شود، اما

در واقع بازتابی واقع‌گرایانه از تحولات اجتماعی، فرهنگی و فناوری عصر پست‌مدرن است.

۵-۲. فرمالیسم در حقوق: مفهوم و ضرورت آن در نظم حقوقی

فرمالیسم به‌مثابه یکی از مفاهیم بنیادین نظریه حقوق، نقشی اساسی در شکل‌دهی به ساختارهای حقوقی ایفا می‌کند. این مفهوم، به زبان ساده، بر این اصل استوار است که حقوق نظامی متشکل از قواعد صوری و مستقل از ارزش‌ها، نیت‌ها یا پیامدهای اجتماعی است. در فرمالیسم حقوقی، قاضی یا مجری قانون تنها وظیفه دارد که قواعد از پیش موجود را به صورت منطقی و بی‌طرفانه بر مورد خاص اعمال کند؛ بی‌آنکه خود را مجاز به تفسیر ارزش‌مدارانه یا اخلاقی از آن‌ها بداند.(Schauer, 1988, 510) . در عصر مدرن، فرمالیسم حقوقی واکنشی به وضعیت پیشامدرن بود که در آن، قدرت شخصی پادشاه یا قاضی، نقش غالب در تصمیم‌گیری‌های حقوقی داشت. با گسترش دولت‌های قانون‌مدار، نیاز به پیش‌بینی‌پذیری، انسجام و قطعیت در تصمیمات حقوقی، منجر به برجسته شدن فرمالیسم شد. این دیدگاه، حقوق را همانند ریاضیات می‌پندارد: نظامی بسته، عقلانی و منسجم که قابلیت حل تمامی مسائل از طریق قواعد موجود را داراست (Weinrib, 1992, 948).

یکی از مهم‌ترین مزایای فرمالیسم در عالم حقوق، تضمین بی‌طرفی و امنیت حقوقی است. وقتی قاضی تنها مجاز است قواعد موجود را اجرا کند و نه تفسیر شخصی یا ارزشی از آن‌ها ارائه دهد، امکان دخالت سلیقه، پیش‌داوری یا فساد کاهش می‌یابد. در چنین نظامی، تابعان حقوقی می‌توانند تصمیمات خود را با آگاهی از قواعد حقوقی موجود تنظیم کنند و در مقابل قدرت عمومی، احساس امنیت داشته باشند (Raz, 1979, 214).

همچنین، فرمالیسم نقش مهمی در تفکیک قوا دارد. در نظام‌هایی که بر اصل تفکیک قوا تأکید دارند، نهاد قانون‌گذار مسئول وضع قواعد است و نهاد قضایی صرفاً باید آن‌ها را اجرا کند. اگر قاضی مجاز به تفسیرهای گسترده یا ارزش‌مدارانه شود، در عمل وارد قلمرو قانون‌گذاری می‌شود و تعادل نهادهای حاکم مختل می‌گردد. از این رو، فرمالیسم ابزار محافظتی برای ساختار نهادی حقوق به شمار می‌رود (Hart, 1961, 139). با این حال، انتقادهایی نیز به فرمالیسم وارد شده است. منتقدان معتقدند که این دیدگاه، پیچیدگی‌ها و واقعیت‌های زندگی اجتماعی را نادیده می‌گیرد و گاه منجر به صدور احکام غیرعادلانه یا غیرمنعطف می‌شود. به‌ویژه در مواردی که قواعد موجود ناقص یا مبهم هستند، قاضی ناگزیر از تفسیر است و نمی‌تواند صرفاً به قواعد صوری بسنده کند. حقوق طبیعی‌گرایان و مکتب واقع‌گرایی حقوقی از جمله جریان‌هایی‌اند که فرمالیسم را به دلیل چشم‌پوشی از زمینه‌های اجتماعی، روانی و اخلاقی نقد کرده‌اند (Holmes, 1897, 465).

با این وجود، فرمالیسم همچنان به‌عنوان چارچوبی ضروری برای حفظ نظم حقوقی و جلوگیری از استبداد قانونی قابل دفاع است. حتی نظریه‌پردازانی که از ضرورت در نظر گرفتن ارزش‌ها سخن می‌گویند، غالباً بر این نکته تأکید دارند که باید میان حوزه قانون‌گذاری و قضاوت تفکیک قائل شد. از این منظر، فرمالیسم نه به معنای انکار ارزش‌ها، بلکه به

معنای تحدید نقش قاضی و تضمین انسجام نظام حقوقی تلقی می‌شود.(Dworkin, 1977, 17) . در عرصه‌ی حقوق بین‌الملل نیز، فرمالیسم اهمیت ویژه‌ای دارد. در غیاب یک نهاد قانون‌گذار مرکزی، تنها ابزار ایجاد نظم، پذیرش قواعد صوری و اجرای بی‌طرفانه آن‌هاست. اگر اجرای قواعد بین‌المللی تابع اراده یا مصلحت کشورهای خاص باشد، مشروعیت کل نظام بین‌المللی به خطر می‌افتد. از این‌رو، حتی در این حوزه که با قدرت‌های نابرابر و منافع متعارض مواجه است، نوعی از فرمالیسم—ولو حداقلی—ضروری می‌نماید (Simma & Paulus, 2011, 273).

در نهایت، می‌توان گفت که فرمالیسم حقوقی با وجود چالش‌های نظری و عملی، همچنان یکی از ستون‌های بنیادین نظم حقوقی است. این دیدگاه، با تأکید بر ساختار، انسجام، پیش‌بینی‌پذیری و محدودیت قدرت قضایی، زمینه را برای ایجاد نظام حقوقی منصفانه‌تر و کارآمدتر فراهم می‌کند. البته در جهانی که از تکثر و پیچیدگی روزافزون رنج می‌برد، ممکن است نیاز به فرمالیسم منعطف باشد—مدلی که در آن قواعد صوری حفظ می‌شوند، اما نسبت به رفتارهای اجتماعی و انسانی نیز حساس‌اند.

۵-۳. ضرورت فرمالیسم در فضای پست‌مدرنیسم: گامی به سوی استقرار حکومت قانون

پست‌مدرنیسم، به‌عنوان یک گفتمان انتقادی در برابر قطعیت‌گرایی مدرن، معرف جهانی متکثر، سیال، و پرتنش است؛ جهانی که در آن روایت‌های کلان اعتبار خود را از دست داده‌اند و نهادهای سنتی با چالش مشروعیت مواجه‌اند (Lyotard, 1984, 20).در چنین فضایی، حقوق نیز ناگزیر از بازاندیشی در شیوه‌های مشروع‌سازی خود است، چرا که دیگر نمی‌توان با ارجاع به مفاهیم کلی و انتزاعی، مانند عدالت یا عرف، توجیهی کافی برای قواعد حقوقی فراهم کرد. در این میان، فرمالیسم حقوقی نقشی کلیدی ایفا می‌کند؛ زیرا این مکتب تلاش دارد هنجارهای حقوقی را بر پایه منطق درونی، انسجام ساختاری و اصول روش‌شناختی توجیه‌پذیر سازد (Schauer, 1988, 513). در فضای پست‌مدرن که با پیچیده‌تر شدن روابط تابعان حقوق مواجه هستیم—اعم از دولت‌ها، شرکت‌های فراملی، اشخاص حقیقی، اقلیت‌ها، و جوامع فراملی—نظام حقوقی بیش از گذشته نیازمند ابزاری برای مدیریت این تنوع و جلوگیری از بی‌ثباتی است. فرمالیسم، از طریق تأکید بر صوری‌بودن، شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری قواعد، به حقوق امکان می‌دهد که بدون توسل مداوم به قدرت یا زور، هنجارهای خود را به‌گونه‌ای مشروع اعمال کند. اینجاست که فرمالیسم به‌مثابه یکی از بسترهای اصلی تحقق حکومت قانون مطرح می‌شود.(Raz, 1979, 212)

حکومت قانون در اندیشه حقوقی مدرن و پست‌مدرن، به معنای حاکمیت قواعد عام و غیرشخصی بر همه‌ی جنبه‌های زندگی عمومی (جز حریم خصوصی) است؛ به گونه‌ای که هیچ‌کس، از جمله نهادهای حکومتی، فراتر از قانون نباشد .(Fuller, 1969, 39) فرمالیسم، از آنجا که کوشیده است معیارهایی برای انسجام درونی نظام حقوقی ارائه دهد—نظیر ممنوعیت تناقض، عمومیت، و قابلیت اجرا—زمینه‌ساز تحقق چنین حکومتی است. در واقع، اگر قواعد حقوقی به‌گونه‌ای شفاف و ساختارمند تنظیم

نشوند، مشروعیت و اطاعت‌پذیری آن‌ها کاهش می‌یابد و ناگزیر باید با تهدید، اجبار و ضمانت‌اجراهای شدید، آن‌ها را اعمال کرد.

فرمالیسم همچنین در فضای پست‌مدرن یک کارکرد معرفت‌شناختی و روانی نیز دارد. در جهانی که هویت‌ها، ارزش‌ها و منافع دائماً در حال تغییر هستند، قواعد حقوقی صوری به عنوان نقطه اتکای ثبات عمل می‌کنند. توجیه‌پذیری در این زمینه، نه تنها به معنای عقلانیت درون‌نظامی هنجارها، بلکه به معنای قابلیت اقناع کنشگران متنوع حقوقی است؛ کنشگرانی که با پیش‌زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت، وارد فضای حقوق می‌شوند (Weinrib, 1992, 952). اما این به معنای آن نیست که فرمالیسم به واقعیت‌های پیچیده بی‌توجه است. در رویکرد نوفرمالیستی، تأکید می‌شود که برای ایجاد توجیه‌پذیری واقعی، قواعد حقوقی باید طراحی‌شده بر اساس درک دقیق از متغیرهای مؤثر در روابط تابعان باشند؛ متغیرهایی همچون جایگاه اجتماعی، نوع کنشگر، زمینه‌ی فرهنگی، و ساختار قدرت. به‌عبارت دیگر، فرمالیسم کارآمد در پست‌مدرنیسم نه‌تنها صوری، بلکه ساختارمند و انعطاف‌پذیر است؛ یعنی چارچوبی است که در آن هنجارها به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که در عین انسجام و ثبات، بتوانند پاسخ‌گوی تفاوت‌ها نیز باشند (Dworkin, 1977, 30). از سوی دیگر، فرمالیسم این امکان را برای نظام حقوقی فراهم می‌سازد که در فرایند گذار از زور به اقناع حرکت کند. هرچه توجیه‌پذیری قواعد بیشتر باشد، نیاز به اعمال مستقیم قدرت برای اجرای قانون کاهش می‌یابد. در جوامع پیچیده‌ی امروزی، که پیوستار دولت–ملت‌ها دچار تزلزل شده و افراد به‌گونه‌ای جهانی و شبکه‌ای زندگی می‌کنند، این ویژگی اهمیت دوچندان دارد (Teubner, 1993, 59). در این زمینه، فرمالیسم همچون سازوکار درونی نظام حقوق، استقلال آن را در برابر مداخلات سیاسی، اخلاقی یا فرهنگی تضمین می‌کند و راه را برای مشروعیت پایدار هنجارها هموار می‌سازد.

در نتیجه، در جهانی که دیگر نمی‌توان بر وحدت روایت‌ها یا یکپارچگی ارزشی تکیه کرد، فرمالیسم به‌عنوان راهبردی برای مدیریت تکثر، تضمین مشروعیت و استقرار حکومت قانون، نقش بی‌بدیلی ایفا می‌کند. این مکتب، از طریق طراحی ساختارهای صوری و شفاف، ضمن حفظ انسجام درونی نظام حقوقی، به آن اجازه می‌دهد که با کمترین توسل به زور، بیشترین میزان پذیرش اجتماعی را برای قواعد خود کسب کند. به‌ویژه در جوامعی که اعتماد عمومی به نهادهای قدرت کاهش یافته، فرمالیسم می‌تواند منبعی برای بازسازی این اعتماد و تقویت هنجارمندی در جامعه باشد.

۵-۴. منطق فازی و ظرفیت‌های آن در استقرار حکومت قانون در فضای پست‌مدرن

منطق فازی که نخستین بار توسط لطفی‌زاده در دهه‌ی ۱۹۶۰ معرفی شد، بر این اصل استوار است که واقعیت‌ها را نمی‌توان همواره در قالب‌های دوگانه‌ی کلاسیک—صحیح/غلط یا وجود/عدم—تحلیل کرد. برخلاف منطق صوری که پاسخ‌ها را در چارچوب صفر و یک می‌بیند، منطق فازی طیفی از ارزش‌های میانی را به رسمیت می‌شناسد و برای متغیرهای مبهم یا چندلایه، تحلیل‌هایی متناسب با

واقعیت ارائه می‌دهد .(Zadeh, 1965, 339) این ویژگی باعث شده تا این منطق، به‌ویژه در جهان پست‌مدرن با روابط پیچیده و متکثر، مورد توجه رشته‌های مختلف علمی قرار گیرد—و حقوق نیز از این قاعده مستثنا نیست.

در ظاهر، ممکن است چنین تصور شود که منطق فازی با الزامات حقوقی مانند ثبات، قطعیت و حکومت قانون در تعارض است .زیرا آنچه معمولاً از حکومت قانون برداشت می‌شود، نظامی است که بر پایه قواعدی روشن و نتایجی ثابت و قابل‌پیش‌بینی استوار است .(Fuller, 1969, 39) اما این برداشت سنتی از ثبات حقوقی نیازمند بازنگری است. ثبات در حقوق به معنای تغییرناپذیر بودن نیست، بلکه ناظر بر قابلیت پیش‌بینی و اعتمادپذیری نتایج حقوقی در برابر کنش‌های مشابه است .یعنی افراد باید بدانند اگر در موقعیتی معین قرار گرفتند، نتیجه‌ی حقوقی محتمل چیست، حتی اگر متغیرهای آن موقعیت پیچیده یا چندبعدی باشد (Raz, 1979, 215).

اینجاست که منطق فازی می‌تواند مکملی کارآمد برای نظام حقوقی در عصر پست‌مدرن باشد .در جهانی که تابعان حقوق شامل دولت‌ها، شرکت‌ها، نهادهای فراملی، افراد، گروه‌های اقلیت و بسیاری دیگر شده‌اند—و هر یک با زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت کنش می‌کنند—استفاده از قواعد خشک و دوگانه‌ی سنتی ممکن است منجر به نتایج ناعادلانه یا غیرقابل‌پیش‌بینی شود .منطق فازی، با لحاظ کردن متغیرهای متنوع و تحلیل شرایط به صورت طیفی، به تصمیم‌گیر حقوقی این امکان را می‌دهد که در عین وفاداری به اصول حقوقی، نتایجی متناسب با واقعیت و در عین حال قابل پیش‌بینی ارائه دهد (Dubois & Prade, 1998, 11).

برای نمونه، در پرونده‌های خانوادگی یا حقوق کودک، در نظر گرفتن عوامل مختلفی چون وضعیت روانی والدین، ظرفیت مالی، کیفیت روابط عاطفی، و محیط زندگی، نمی‌تواند به‌صورت مطلق در قالب "صلاحیت دارد/ندارد" گنجانده شود. در اینجاست که منطق فازی امکان بررسی همزمان این متغیرها و وزن‌دهی به آن‌ها را فراهم می‌سازد تا به نتیجه‌ای منصفانه و در عین حال قابل پیش‌بینی رسید. از منظر حکومت قانون، این پیش‌بینی‌پذیری در نتیجه، نقش بسیار مهمی دارد. حکومت قانون صرفاً به معنای اِعمال قدرت از طریق قانون نیست، بلکه به معنای ایجاد نظمی حقوقی است که در آن تابعان بتوانند کنش‌های خود را بر مبنای دانش قبلی از نتایج حقوقی تنظیم کنند. این امر بدون لحاظ واقعیت‌های پیچیده‌ی اجتماعی ممکن نیست .در جهانی که روایت‌های واحد و نظم‌های کلی‌گرا اعتبار خود را از دست داده‌اند، تنها با ابزارهایی مانند منطق فازی می‌توان به تنظیم منصفانه و معقول روابط حقوقی امیدوار بود .(Teubner, 1993, 65)

همچنین، منطق فازی با تکیه بر «درجه‌مندی» در تحلیل، زمینه را برای توجیه‌پذیری بیشتر هنجارهای حقوقی فراهم می‌کند. یعنی وقتی تصمیم حقوقی با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از عوامل، وزن‌دهی منطقی و تحلیل چندلایه اتخاذ شود، در نگاه تابعان، مشروعیت و عقلانیت بیشتری دارد و در نتیجه، میزان پذیرش اجتماعی آن افزایش می‌یابد .این ویژگی باعث می‌شود که اجرای قواعد حقوقی کمتر

نیازمند توسل به قدرت یا اجبار باشد و هنجارها از طریق اقناع، نه زور، به اجرا درآیند (Schauer, 1988, 522).

در نهایت، منطق فازی نه‌تنها با ثبات و حکومت قانون در تعارض نیست، بلکه در جهان پست‌مدرن یکی از الزامات تحقق آن به‌شمار می‌آید .این منطق به نظام حقوقی اجازه می‌دهد که در برابر واقعیت‌های پیچیده، پاسخ‌هایی دقیق‌تر، سازگارتر و پیش‌بینی‌پذیرتر ارائه دهد—پاسخ‌هایی که اگرچه ممکن است از الگوی دوگانه‌ی سنتی فاصله بگیرند، اما از منظر عقلانیت حقوقی، انسجام و مشروعیت بیشتری خواهند داشت.

۵-۵. مسائل نوین حقوق بشر در جهان پست‌مدرن: پیچیدگی‌ها، چالش‌ها و مسیرهای نوین

حقوق بشر به‌مثابه یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای معرفتی و ارزشی دوران مدرن، بر مبنای مفاهیمی چون عقلانیت جهان‌شمول، فردیت انسان، و کرامت ذاتی پایه‌گذاری شد. این نظام حقوقی بر آن بود تا با تدوین مجموعه‌ای از حقوق غیرقابل سلب، از حیثیت انسانی در برابر قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی صیانت کند. اما در جهان پست‌مدرن، که بر شک‌گرایی نسبت به روایت‌های کلان، تکثر هویت‌ها و نفی قطعیت‌های معرفتی تأکید دارد، این دستگاه حقوقی با چالش‌های بنیادین و مسائل نوینی مواجه شده است.(Lyotard, 1984, 20)

یکی از مهم‌ترین پیچیدگی‌هایی که پست‌مدرنیسم برای حقوق بشر ایجاد کرده، بحران جهان‌شمولی است. نظام حقوق بشر کلاسیک، به‌ویژه در اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، بر پایه‌ی مفروضاتی بنا شده که بسیاری از جوامع غیرغربی، آن‌ها را بازتابی از ارزش‌های خاص فرهنگی غرب می‌دانند. در جهان پست‌مدرن، این دیدگاه تقویت شده که ادعای جهان‌شمولی حقوق بشر در واقع نوعی هژمونی فرهنگی است که روایت‌های دیگر از انسان، جامعه و عدالت را به حاشیه می‌راند (Mutua, 2002, 204). نمونه‌ی بارز این چالش را می‌توان در واکنش‌های برخی دولت‌ها و گروه‌ها به حقوق همجنس‌گرایان یا برابری جنسیتی مشاهده کرد. در حالی‌که این حقوق از منظر نهادهای بین‌المللی حقوق بشری، بخشی از کرامت ذاتی انسان تلقی می‌شوند، در برخی جوامع با ارجاع به سنت‌های فرهنگی یا دینی، نه‌تنها به رسمیت شناخته نمی‌شوند بلکه به عنوان تهدیدی برای نظم اجتماعی معرفی می‌گردند. این وضعیت نشان می‌دهد که پذیرش عملی حقوق بشر در عصر پست‌مدرن، تابع بافتارهای فرهنگی و قدرت است، نه صرفاً استدلال‌های عقلانی جهان‌شمول (Merry, 2006, 41).

از سوی دیگر، ظهور کنشگران جدید فراملی مانند شرکت‌های بزرگ فناوری، پلتفرم‌های دیجیتال، و شبکه‌های اجتماعی، فضای حقوق بشر را دگرگون کرده‌اند. این نهادهای غیردولتی، اغلب خارج از چهارچوب‌های سنتی دولت–ملت عمل می‌کنند اما تأثیرات گسترده‌ای بر حریم خصوصی، آزادی بیان، و حتی شکل‌دهی به افکار عمومی دارند. برای مثال، تصمیم‌های فیس‌بوک یا گوگل درباره‌ی حذف یا حفظ محتوای خاص، می‌تواند مستقیماً بر آزادی بیان یا حق دسترسی به اطلاعات تأثیر بگذارد، بدون آنکه تحت نظارت دقیق نهادهای دموکراتیک باشند

(Sarikakis & Rodriguez-Amat, 2019, 13).

در همین راستا، حوزه‌هایی نوظهور مانند حقوق دیجیتال، حق بر حریم داده‌ها، یا حق فراموشی، به موضوعات حقوق بشری تبدیل شده‌اند که در اسناد سنتی پیش‌بینی نشده بودند. چالش آنجاست که نظام حقوق بشر، برای مواجهه با این مسائل نیازمند بازنگری مفهومی و روشی است؛ چراکه منطق حقوق بشر کلاسیک عمدتاً برای روابط بین فرد و دولت طراحی شده، نه برای کنشگرانی که در ساختارهای فراملی و غیردولتی فعالیت می‌کنند (De Hert & Papakonstantinou, 2012, 234).

از دیگر پیچیدگی‌های مهم، می‌توان به تنش میان حقوق فردی و حقوق جمعی اشاره کرد. در برخی موارد، تأکید بر فردگرایی می‌تواند با حقوق گروهی مانند اقلیت‌های دینی، فرهنگی یا بومی در تعارض قرار گیرد. برای مثال، سیاست‌های یکسان‌سازی زبانی در آموزش عمومی ممکن است با حقوق گروه‌های زبانی محلی در تضاد باشد. در فضای پست‌مدرن که به حق تفاوت و تنوع هویتی اهمیت داده می‌شود، حقوق بشر باید بتواند میان اقتضائات فردی و جمعی تعادل برقرار کند (Anaya, 2004, 69).

علاوه بر این، بحران‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی، همه‌گیری‌ها و جابه‌جایی‌های جمعیتی، مرزهای سنتی مفهوم حقوق بشر را زیر سؤال برده‌اند. آیا محیط‌زیست سالم باید به‌عنوان یک حق بشر محسوب شود؟ آیا عدالت بین‌نسلی و حق نسل‌های آینده در بهره‌مندی از منابع طبیعی، بخشی از نظام حقوق بشر است؟ در فضای پست‌مدرن، پاسخ این پرسش‌ها بدون تکیه صرف بر مفاهیم کلاسیک ممکن نیست و نیازمند بازنگری در مبانی فلسفی حقوق بشر است.(Grear, 2015, 210) . در نهایت، می‌توان گفت که جهان پست‌مدرن، با تمام پیچیدگی‌ها و چالش‌هایی که ایجاد کرده، فرصت‌هایی نیز برای بازاندیشی در گفتمان حقوق بشر فراهم ساخته است .تطبیق حقوق بشر با واقعیت‌های متکثر، سیال و بین‌رشته‌ای عصر پست‌مدرن، شرط تداوم مشروعیت و کارآمدی آن است .این تطبیق نه در نفی اصول بنیادین، بلکه در بازتفسیر آن‌ها در پرتو تنوع، بافتار و قدرت‌های جدید تحقق می‌یابد.

۵-۶. پست‌مدرنیسم، حقوق بشر و منطق فازی در فرآیند اجتهاد: ضرورتی نوین در فقه اسلامی

تحول ساختارهای اجتماعی، گسترش تعاملات جهانی و تنوع روزافزون مسائل حقوقی در عصر پست‌مدرن، تأثیرات ژرفی بر تمامی شاخه‌های معرفت بشری نهاده است؛ فقه اسلامی نیز از این تأثیر مستثنا نبوده است. پست‌مدرنیسم با نفی قطعیت‌های معرفتی، تأکید بر تکثر هویتی، و سیالیت روابط اجتماعی، مجتهدان را با فضایی مواجه کرده که در آن، احکام ساده و قطعی پیشین پاسخگوی نیازهای نوظهور نیستند (الظاهر، ۲۰۱۱، ۳۲). در همین چارچوب، می‌توان گفت که فرآیند اجتهاد نه‌تنها دچار پیچیدگی نظری شده، بلکه نیازمند تحول در ابزارهای تحلیلی و روش‌شناختی خود است. منطق فازی به‌عنوان روشی که ظرفیت تحلیل متغیرهای چندگانه و پاسخ‌های طیفی را دارد،

می‌تواند یکی از این ابزارهای ضروری برای اجتهاد در دنیای امروز باشد.

فقه اسلامی از گذشته بر دقت در تشخیص موضوع و تطبیق آن بر حکم تأکید داشته است، چنان‌که گفته شده: «الحکم علی الشیء فرع عن تصوره» (الآمدی، بی‌تا، ج۱، ۲۶). اما در عصر حاضر، بسیاری از موضوعات نوپدیدند و ماهیتی چندبعدی دارند؛ از مسائل زیست‌پزشکی چون اهدای جنین و مرگ مغزی، تا حقوق بشر دیجیتال، حق بر داده‌ها، و مسائل روان‌شناختی نوظهور در حقوق خانواده. تحلیل این موضوعات مستلزم درک پیچیده‌ای از عوامل زمینه‌ای است و اجتهاد در این عرصه، تنها با بهره‌گیری از منطق‌های تحلیلی جدید مانند منطق فازی می‌تواند پاسخی جامع ارائه دهد (لطفی‌زاده، ۱۹۶۵، ۳۳۸).

در سنت فقهی، قواعدی مانند قاعده لاضرر، قاعده نفی حرج، تغییر حکم به تغییر موضوع و قاعده مناط ظرفیت‌هایی را برای تحلیل متغیرمحور و منعطف فراهم کرده‌اند. این قواعد، زمینه‌ای طبیعی برای ورود منطق فازی به فقه پدید آورده‌اند. برای مثال، در مواجهه با یک مسئله نوظهور نظیر «افشای اطلاعات پزشکی بیمار بدون رضایت او»، می‌توان متغیرهایی چون اضطرار، مصلحت عمومی، خطر برای جامعه، و حق فرد بر حریم خصوصی را وزن‌دهی کرد و به‌جای حکم مطلق، به صدور حکمی ترکیبی و مشروط رسید (مظفر، ۱۴۱۳ق، ج۲، ۳۵۷؛ کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ۳۸۷).

از طرف دیگر، برخی اصول فقهی نظیر استصحاب، احتیاط و برائت نیز در فضای پیچیده امروز نیازمند تفسیر فازی هستند. برای مثال، در اعمال اصل احتیاط، تعیین مرز بین ضرر محتمل و ضرر واقعی، با توجه به منطق فازی، می‌تواند بر اساس شدت و احتمال وقوع ضرر صورت گیرد، نه صرف امکان وقوع آن. این امر می‌تواند به فقیه کمک کند که در مسائل حقوق بشری که گاه «تعارض مصلحت‌ها» مطرح است، مانند تعارض میان آزادی بیان و حرمت اشاعه فساد، به تحلیل طیفی از گزینه‌ها دست زند و تنها یکی از آنها را قطعی تلقی نکند (الخوانساری، ۱۴۲۳ق، ج۵، ۲۷۱). همچنین در فقه سنتی، مجتهد می‌توانست در قالب الفتوی علی قدر المسئول عنه تنها به پرسش مطرح‌شده پاسخ دهد؛ اما در شرایط جدید، پاسخ‌های اجتهادی باید فراتر از سؤال رفته و متغیرهای ناگفته را هم تحلیل کنند (الظاهر، ۲۰۱۱، ۳۲). این امر نشان‌دهنده نوعی توسعه روش‌شناختی در فقه است که از اجتهاد صرفاً به‌عنوان یک پاسخ‌دهی به پرسش، به نظامی تحلیلی برای تبیین واقعیت و موضوع‌شناسی گسترده تغییر جهت می‌دهد. در این چارچوب، فقیه نه‌تنها به تطبیق حکم بر موضوع می‌پردازد، بلکه نقش فعالی در تولید معرفت فقهی درباره‌ی خود موضوع ایفا می‌کند (صدر، ۱۴۱۰ق، ج۱، ۲۲۱).

نتیجه آن‌که، پست‌مدرنیسم و مسائل نوین حقوق بشر، اجتهاد اسلامی را ناگزیر از تحول روشی کرده‌اند. در این میان، منطق فازی می‌تواند به‌مثابه ابزاری عقلانی و زمینه‌گرا، به فقیه کمک کند تا با در نظر گرفتن تمامی متغیرهای مؤثر، به صدور احکامی بپردازد که هم وفادار به نصوص و اصول شرعی‌اند و هم از منظر عقلانیت اجتماعی، قابل توجیه و پذیرش‌اند. این رویکرد، نه نفی سنت فقهی، بلکه

گسترش ظرفیت‌های درونی آن بر بستر اقتضائات معرفتی و اخلاقی جهان معاصر است.

۵-۷. ضرورت توجیه‌پذیری احکام فقهی در فضای پست‌مدرن: نقش اجتهاد و منطق فازی

فقه اسلامی با وجود گستردگی و تنوع در موضوعات خود، تنها بخش کوچکی از آن به احکام کیفری چون حدود، قصاص، دیات و تعزیرات اختصاص دارد. این موضوع نشان می‌دهد که نگاه غالب در فقه، بیش از آنکه بر ضمانت اجراهای بیرونی و مداخله حکومت مبتنی باشد، بر الزام درونی و خودالتزامی افراد جامعه تأکید دارد. در واقع، در اندیشه فقهی، اصل بر آن است که افراد جامعه از روی باور دینی و تعهد اخلاقی به رعایت احکام بپردازند و ورود حکومت اسلامی به عنوان مجری و ناظر بر اجرای احکام، باید یک استثنا بر این اصل باشد؛ یعنی هنگامی‌که قواعد فقهی از سوی افراد نادیده گرفته شود و نظم اجتماعی تهدید گردد، نقش دولت پررنگ می‌شود (علیدوست، ۱۴۰۰، ۳۵). این پیش‌فرض نشان می‌دهد که توجیه‌پذیری احکام فقهی نزد مردم، مقدمه‌ای ضروری برای اجرای آن‌هاست .احکامی که برای مخاطب بی‌معنا یا غیرقابل فهم تلقی شوند، کمتر احتمال دارد که بدون فشار یا اجبار از سوی حکومت رعایت شوند. اینجاست که ضرورت ارائه مبانی و دلایل احکام آشکار می‌شود. در گذشته، تمرکز فقه سنتی بیشتر بر بیان احکام و فروعات عملی بود؛ و به همین دلیل نگارش «رساله‌های عملیه» برای ارائه صرف احکام رایج بود، بدون آنکه به چرایی و فلسفه آن‌ها توجه زیادی شود (فضل‌الله، ۱۴۲۲، ۵۹). اگرچه این سنت ریشه در تخصصی بودن دانش فقه داشت، اما امروزه این رویکرد دیگر پاسخگوی نیازهای معرفتی جامعه نیست.

در دنیای معاصر، مخاطبان نه‌تنها به دانستن «چه باید کرد؟» علاقه‌مندند، بلکه می‌خواهند بدانند «چرا باید چنین کرد؟» این نیاز، فقه را با چالشی جدی روبه‌رو کرده است؛ چرا که اگر احکام بدون تبیین دلایل صادر شوند، در فضایی که فردگرایی، تفسیرگرایی و تنوع سبک‌های زندگی تقویت شده، پذیرش عمومی آن دشوار خواهد شد(Ghamari-Tabrizi, 2011, 77). در این میان، منطق فازی می‌تواند نقش مهمی ایفا کند.

منطق فازی، که مبتنی بر پذیرش درجه‌بندی‌ها و متغیرهای گوناگون در تحلیل مسائل است، با فضای پیچیده پست‌مدرن کاملاً هم‌خوان است .بر خلاف منطق دو ارزشی که فقط «درست» یا «نادرست» را می‌پذیرد، منطق فازی تلاش می‌کند تا واقعیت‌های چندلایه و متکثر را بهتر درک کند. در فرآیند اجتهاد، این منطق به فقیه این امکان را می‌دهد که به جای صدور حکم مطلق، به تنوع شرایط و متغیرهای مسئله توجه کند (Zadeh, 1996, 104). این توجه به متغیرها، هم از جهت دقت علمی ارزشمند است و هم از حیث ارتباط با مخاطب؛ چرا که مخاطبان نیز بهتر می‌توانند احکام صادره را درک کنند. اما این مسئله چالشی نیز برای فقیه به همراه دارد .در بسیاری از موارد، پرسش‌های مردم ناقص و بدون اشاره به متغیرهای مؤثر هستند .افراد به هنگام پرسش از مراجع دینی، به‌طور طبیعی تنها بخشی از شرایط موضوع را بیان می‌کنند، در حالی که پاسخ درست، نیازمند لحاظ کردن متغیرهای متعددی است. در اینجا، فقیه باید خود، ابتکار عمل را در دست

گیرد و متغیرهای لازم را پیش‌بینی کند و در پاسخ، فرضیات مختلف را نیز لحاظ نماید .مثلاً در پرسشی درباره‌ی حکم مالی خاص، فقیه باید بداند که شرایط اقتصادی، روابط حقوقی طرفین، و حتی انگیزه‌های اجتماعی، در تحلیل حکم فقهی مؤثر است (سروش محلاتی، ۱۳۹۶، ۹۱). از این رو، اجتهاد نه‌تنها به معنای استنباط حکم شرعی، بلکه فرآیندی برای کشف و تبیین متغیرهای اجتماعی و حقوقی در مسائل روزمره است .فقیه با تحلیل موضوع و در نظر گرفتن شرایط مختلف، نه‌تنها حکم فقهی دقیق‌تری ارائه می‌دهد، بلکه زمینه‌های توجیهی برای آن حکم را نیز فراهم می‌سازد. این فرایند اجتهادی، در واقع پاسخی به نیاز جامعه پست‌مدرن برای «معنا» و «دلیل» است و به روشن شدن روابط حقوقی و فقهی در فضای متکثر امروز کمک می‌کند. در نهایت، باید گفت که فقه در فضای جدید نه‌تنها باید پاسخگو باشد، بلکه باید روشنگر و تبیین‌گر نیز باشد .اگر هدف، رعایت داوطلبانه‌ی احکام باشد و نه اجرای تحمیلی آن‌ها، آنگاه ضرورت دارد که احکام برای مردم قابل درک و پذیرش باشند .و این امر، بدون گسترش توجه به متغیرهای فقهی، بهره‌گیری از منطق فازی، و تقویت روش تبیینی در فقه ممکن نیست. از این منظر، اجتهاد نه‌تنها یک ابزار فقهی، بلکه ابزاری معرفتی برای توسعه‌ی فهم اجتماعی از احکام الهی است.

۶. نتیجه

با تأمل در سیر تطور اندیشه‌های فقهی در دوران معاصر، به‌ویژه در مواجهه با پیچیدگی‌های فزاینده جهان پست‌مدرن، می‌توان به این نتیجه رسید که رابطه‌ی اجتهاد با دو مقوله‌ی بنیادین «فرمالیسم» و «منطق فازی»، رابطه‌ای کاملاً دوسویه و تعاملی است. اجتهاد از یک‌سو برای تحقق صحیح وظیفه‌ی خود، یعنی استخراج احکام فقهیِ کارآمد، پاسخ‌گو و متناسب با شرایط روز، ناگزیر است از ظرفیت‌های مفهومی و روش‌شناختی این دو ابزار بهره گیرد؛ و از سوی دیگر، خودِ اجتهاد به عنوان یک نظام تحلیلی و عقلانی، نقش بسیار مهمی در توسعه نظریه‌های مربوط به فرمالیسم حقوقی و نیز گسترش منطق فازی در زیست‌بوم دینی ایفا می‌کند. در بخش نخست این رابطه، روشن است که اجتهاد برای آنکه بتواند در دنیای پرمتغیر، پیچیده و غیرخطی امروز، احکام شرعی معتبر، معقول و قابل اجرا ارائه دهد، نمی‌تواند به الگوهای ساده‌سازی‌شده و مدل‌های دوگانه‌ای که بر اساس منطق کلاسیک بنا شده‌اند بسنده کند. در شرایطی که متغیرهای اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناختی و حتی فناوری‌های نوین در تعریف هر موضوع دخیل‌اند، تنها با به‌کارگیری منطق فازی است که مجتهد می‌تواند تنوع احتمالات و درجات موضوعات را به درستی بشناسد و متناسب با آن، حکم فقهی ارائه دهد. این ویژگی به‌ویژه در مسائلی که در حوزه‌ی حقوق بشر، اخلاق زیستی، فناوری‌های نو، یا اختلافات فرهنگی قرار می‌گیرند، نمود بیشتری دارد. از سوی دیگر، فرمالیسم به مجتهد این امکان را می‌دهد که فرآیند استنباط خود را در قالبی ساختاریافته، منسجم، قابل بازسازی و توجیه‌پذیر برای مخاطب عرضه کند؛ امری که در فضای امروز، نه‌تنها یک ویژگی مطلوب، بلکه ضرورتی انکارناپذیر است. اما در بخش دوم این رابطه، یعنی نقش اجتهاد در گسترش فرمالیسم و منطق فازی، نکته‌ای عمیق‌تر نهفته است .برخلاف تصوری که گاهی در فضای آکادمیک مدرن نسبت به فقه سنتی

وجود دارد، فرآیند اجتهاد – به‌ویژه در شکل اصولی و نظام‌مند آن – خود از ابتدا بر پایه‌ی صورت‌بندی‌های فرمال و توجه به احتمالات و شرایط موضوعی شکل گرفته است. قواعد اصول فقه، همچون اصل برائت، استصحاب، تعادل و تراجیح، و حتی حجیت ظواهر، همگی تلاش‌هایی برای ساخت‌یافتگی در تحلیل فقهی و نیز پذیرش درجات اطمینان، احتمال و شک هستند؛ مؤلفه‌هایی که با منطق فازی پیوندهای مفهومی جدی دارند. بنابراین، اجتهاد نه‌تنها از منطق فازی الهام می‌گیرد، بلکه خود زمینه‌ساز توسعه‌ی گفتمان فازی در فضاهای دینی و فقهی نیز می‌شود.

از طرفی، در تجربه‌ی معاصر، دیده می‌شود که پاسخ‌های اجتهادی به پرسش‌های جدید، خود موجب شکل‌گیری رویه‌هایی فزاینده در جهت انسجام بیشتر در نظام حقوق اسلامی شده‌اند .این انسجام، نمود عینی فرمالیسم در اجتهاد است؛ یعنی فرآیندهایی که باعث می‌شوند احکام فقهی نه به‌صورت مجموعه‌ای پراکنده و مجزا، بلکه در قالب یک نظام حقوقی هم‌پیوند، قابل پیش‌بینی و قاعده‌مند ظاهر شوند. به بیان دیگر، هر بار که فقیه در مواجهه با یک مسئله نو، بر پایه‌ی اصول و روش‌شناسی دقیق اجتهادی، حکم قابل دفاعی ارائه می‌دهد، خود گامی مهم در جهت گسترش فرمالیسم در عالم حقوق اسلامی برداشته است .این امر، در عین وفاداری به مبانی دینی، نوعی حرکت به سوی نهادینه‌سازی حکومت قانون را نیز ممکن می‌سازد؛ چرا که حکومت قانون تنها زمانی معنا دارد که قواعد حاکم، توجیه‌پذیر، منسجم و قابل پیش‌بینی باشند.

همچنین، نکته‌ی حائز اهمیت در نسبت میان اجتهاد و منطق فازی آن است که فقیه در فرآیند استنباط، نه‌تنها باید متغیرهای بیان‌شده توسط پرسشگر را در نظر بگیرد، بلکه وظیفه دارد متغیرهای ناگفته را نیز شناسایی، برجسته‌سازی و وارد فرآیند تحلیل کند . در واقع، فقیه با این عمل، نه‌تنها به روشن‌سازی مسئله می‌پردازد، بلکه عملاً متغیرهای جدیدی را وارد عرصه‌ی تحلیل فقهی و حقوقی می‌کند که پیش از این ناشناخته یا نادیده بودند. این وجه از اجتهاد، آن را به عاملی فعال در توسعه خودآگاهی فقهی و اجتماعی نسبت به پیچیدگی‌های روابط انسانی بدل می‌سازد. در مجموع، می‌توان گفت که اجتهاد و دو مفهوم فرمالیسم و منطق فازی، در نوعی رابطه‌ی تعاملی و تقویتی دوسویه قرار دارند :اجتهاد برای پویایی و پاسخ‌گویی به مسائل نو، به این دو ابزار نظری نیازمند است؛ و در عین حال، با بهره‌گیری از این دو، خود موجب گسترش دامنه و اعتبار آن‌ها در فضای علمی، حقوقی و دینی می‌شود. این رابطه، نویدبخش افقی جدید در تعامل میان فقه اسلامی و جهان پست‌مدرن است؛ جهانی که در آن، هم ساختارهای عقلانی و هم ظرافت‌های انسانی باید در کنار یکدیگر دیده شوند.

۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسئول صورت گرفت.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچگونه تصاد منافعی وجود ندارد.

منابع

– الآمدی، سید سلیمان بن عبدالقوی. (بی‌تا). الإحکام فی أصول الأحکام. قاهره: دارالفکر.

– الخوانساری، سید أحمد. (۱۴۲۳ق). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام.

– سروش محلاتی، محمد. (۱۳۹۶). فقه و عقلانیت معاصر. تهران: نشر نی.

– صدر، محمدباقر. (۱۴۱۰ق). دروس فی علم الأصول (الحلقهٔ الثالثهٔ). قم: مؤسسهٔ النشر الإسلامی.

– الظاهر، محمد. (۲۰۱۱). فقه حقوق الإنسان فی الإسلام. دمشق: دار الفکر المعاصر.

– علیدوست، ابوالقاسم. (۱۴۰۰). فقه و تمدن: رویکردی تمدنی به فقه اسلامی. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

– فضل‌الله، محمد حسین. (۱۴۲۲هـ). الحوار فی القرآن. بیروت: دار الملاک.

– کاشف الغطاء، محمد حسین. (بی‌تا). تحریر المجلهٔ. قم: منشورات مکتبهٔ آل البیت.

– لطفی‌زاده، احمد. (۱۹۶۵). مجموعه مقالات عن المنطق الغامض. تهران: نشر دانشگاهی.

– مظفر، محمدرضا. (۱۴۱۳ق). أصول الفقه. قم: مؤسسهٔ النشر الإسلامی.

– Anaya, S. J. (2004). Indigenous Peoples in International Law (2nd ed.). Oxford University Press.

– Brownsword, R. (2019). Law, Technology and Society: Re-imagining the Regulatory Environment. Routledge.

– De Hert, P., & Papakonstantinou, V. (2012). The Right to Be Forgotten – A New Right to Privacy?. Computer Law & Security Review, 28(3), 233–242.

– Douzinas, C. (2000). The End of Human Rights: Critical Legal Thought at the Turn of the Century. Hart Publishing.

– Dubois, D., & Prade, H. (1998). Fundamentals of Fuzzy Sets: Fuzzy Systems, Modeling and Control. Springer.

– Dworkin, R. (1977). Taking Rights Seriously. Harvard University Press.

– Fuller, L. L. (1969). The Morality of Law. Yale University Press.

– Ghamari-Tabrizi, B. (2011). Islam and Dissent in Postrevolutionary Iran: Abdolkarim Soroush, Religious Politics and Democratic Reform. I.B.Tauris.

– Grear, A. (2015). Deconstructing Human Rights Law in the Age of the Anthropocene. Journal of Human Rights and the Environment, 6(2), 203–226.

– Hart, H. L. A. (1961). The Concept of Law. Oxford University Press.

– Holmes, O. W. (1897). The Path of the Law. Harvard Law Review, 10(8), 457–478.

– Koskenniemi, M. (2005). From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument (Reissue with new epilogue). Cambridge University Press.

– Lyotard, J.-F. (1984). The Postmodern Condition: A Report on Knowledge (G. Bennington & B. Massumi, Trans.). University of Minnesota Press.

– Merry, S. E. (2006). Human Rights and Gender Violence: Translating International Law into Local Justice. University of Chicago Press.

– Mutua, M. (2002). Human Rights: A Political and Cultural Critique. University of Pennsylvania Press.

– Raz, J. (1979). The Authority of Law: Essays on Law and Morality. Oxford University Press.

– Sarikakis, K., & Rodriguez-Amat, J. R. (2019). Platform Rights and the Politics of Algorithms: A Critical Perspective on Governance, Rights, and Visibility. Information, Communication & Society, 22(2), 1–18.

– Schauer, F. (1988). Formalism. Yale Law Journal, 97(4), 509–548.

– Simma, B., & Paulus, A. (2011). The Responsibility of Individuals for Human Rights Abuses in Internal Conflicts: A Positivist View. American Journal of International Law, 93(2), 258–273.

– Teubner, G. (1993). Law as an Autopoietic System. Blackwell.

– Weinrib, E. J. (1992). Legal Formalism: On the Immanent Rationality of Law. Yale Law Journal, 97(6), 949–1010.

– Zadeh, L. A. (1965). Fuzzy Sets. Information and Control, 8(3), 338–353.

– Zadeh, L. A. (1996). Fuzzy Logic. IEEE Transactions on Fuzzy Systems, 4(2), 103–111.